

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

عمده مسئله 45 را مورد بحث قرار دادیم و نکات مفصلی هم داشت. فقط ذیل این مسئله این فرع باقی می ماند که امام خمینی (قده) می فرمایند: «فلو كان نفس الحج ولو ببعض اجزائه حرجياً أو ضررياً على النفس فالظاهر عدم الاجزاء»^[1]؛ اگر خود حج هرچند بعضی از اجزایش حرجی شد (مثلاً وقوف در مشعر یا وقوف در عرفات برای کسی حرجی باشد)، یا موجب ضرر بر نفس باشد (مثلاً اگر در عرفات ماند یک ضرر نفسی بر او وارد شد)، ظاهر عدم اجزاء است.

حرجی یا ضرری بودن بعضی از اجزای حج

دلیل عدم اجزاء این است که لاحرج و لاضرر یا حرمة الضرر (یعنی دلیل در باب ضرر یا دلیلی که دلالت بر حرمت اضرار به نفس دارد) کلاً این وجوب را برمی دارد و لاحرج به نحو عزیمت است؛ یعنی اینطور نیست که لاحرج الزام را بردارد و اصل طلب باقی بماند، بلکه اصلاً به طور کلی برمی دارد. لذا آن امر در «لله على الناس حج البيت» مقید است به اینکه حرجی نباشد.

نکته قابل توجه (که یک مقدار هم جای تعجب است) آن است که وقتی لاحرج را کنار «لله على الناس حج البيت» می آوریم، از جهت فنی و اصطلاح علم اصول، یا می گوئیم لاحرج حاکم بر این آیه شریفه است مثل حکومتش بر سایر ادله ای اولیه یا می گوئیم تخصیص و تقیید می زند؛ یعنی این وجوب حج بر مستطیع در جایی است که حج نباشد و مقتضای صناعیت هم همین است، اما مرحوم خوئی یک مطلبی دارند که مرحوم والد ما هم همین مطلب را دارند که می گویند: لاحرج موجب تقیید در موضوع استطاعت نمی شود، بلکه لاحرج وجوب را برمی دارد؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم موضوع استطاعت را تقیید بزند، در حالی که این حرف تامی نیست، حرف تمام همین است که مرحوم نائینی در حاشیه عروه دارد که این تقیید می کند؛ یعنی کسی مستطیع است که حج بر او حرجی نباشد.

به بیان دیگر؛ می خواهیم بگوئیم فرق است بین وجود مزاحم؛ یعنی اگر حج یک مزاحمی پیدا کرد، اگر با یک واجب اهم یا محرم اهم مزاحم شد، آنجا قاعده تزاحم را جاری می کنیم، البته روی این مبنای که بگوئیم وجوب حج مقید به قدرت شرعیه نیست، تزاحم را جاری می کنیم؛ یعنی در حقیقت به اصطلاح علمی نمی گوئیم وجوب حج موضوعاً مقید به عدم وجود واجب اهم است، بلکه می گوئیم اگر واجب اهم آمد باید واجب اهم انجام بشود و اگر نشد علی نحو ترتب این حج صحیح می شود، اما در باب حج، لاحرج و لاضرر موضوع را تقیید زده و می گوید: «الحج واجب على المستطیع إذا لم یکن حرجياً». لذا این بیان محقق خوئی (قده) و مرحوم والد برای ما روشن نیست.

بنابراین لاحرج موضوع را تقیید می زند؛ یعنی کسی که حج برایش حرجی است اصلاً مستطیع نیست؛ یعنی ما استطاعت را وقتی

معنا می‌کنیم می‌گوئیم استطاعت مالی، بدنی، سربیه و زمانی و تمام این استطاعت مقید است به اینکه حرج نباشد؛ یعنی عدم الحرج جزء موضوع وجوب حج است، عدم وجود واجب مزاحم اهم جزء موضوع نیست، اما عدم وجود حرج می‌شود جزء الموضوع، حال که جزء الموضوع شد پس نتیجه این می‌شود که اگر بعضی، حتی یک مقدار کمی از اعمال حج هم حرجی شد (لازم نیست بگوئیم از اول تا آخر اگر حرجی شد)، اینجا وجوب برداشته می‌شود حتی اگر به یک جزء مائی حرجی شد اینجا وجوب منتفی است و وقتی وجوب منتفی شد دیگر مجالی برای اجزاء نیست و باید قائل به عدم الاجزاء شویم.

پس کسانی که قائل به عزیمت‌اند باید همین نظر را داشته باشند؛ یعنی قائل به عزیمت باید بگویند لاجرج مقید موضوع وجوب همه‌ی واجبات است، آن کسی که مثل مرحوم سید یزدی قائل به رخصت است می‌گوید حج یک وجوبی دارد که منوط به استطاعت است و استطاعت که بپای شرایط حج می‌آید، مسئله‌ی حرج رخصت است؛ یعنی شارع می‌گوید می‌توانی انجام ندهی، اما اگر انجام داد مجزی از حجة الاسلام می‌شود.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

مرحوم سید در عروه نبودن سایر استطاعت‌ها را من باب الحرج قرار داد، ما گفتیم نه، ممکن است حرج هم نباشد و استطاعت سربیه هم نباشد. می‌گوئیم اگر کسی استطاعت مالی دارد، سربیه دارد و سالم هست و زمانی هم هست اما حج برایش حرجی است، انجام داد مبنای ما در لاجرج چیست؟ اگر از «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» رخصت را فهمیدیم همین حرف سید(قده) می‌شود که مجزی است (یعنی حرج بوده رفته انجام داده و اصل مطلوبیت به قوت خودش باقی است)، اما اگر مبنای ما عزیمت شد، عزیمت یعنی لا خطاب و لا ملاک، عزیمت یعنی وقتی حرج آمد لا امر و لا ملاک و لا مطلوبیه، دیگر چیزی وجود ندارد که بگوئیم مجزی است.

گفتیم اگر روایت می‌گوید: «اذا كان موسرا و منعه مانعاً أو عدوً أو حصر»، اینجا «علیه أن یستطیع»، آن چیز دیگری است، در اینجا خودش آمده، مستطیع مالی، بدنی، سربیه و زمانی هم بوده تمام اینها را داشته، فقط بعضی از اجزاء حج برایش حرجی بوده (مثلاً وقوف در عرفات بر این آدم حرجی است)، اگر مثل مرحوم سید گفتیم لاجرج چون امتنانی است باید قائل به رخصت شویم، پس اصل ملاک باقی است و این حجة الاسلام باشد، ولی اگر بگوئیم لاجرج عزیمت است (مثل مرحوم امام، محقق خویی(قده) و مرحوم والد ما و ما نیز به تبع این بزرگان عزیمتی هستیم)، عزیمت یعنی لا امر لا ملاک و لا مطلوبیه.

بنابراین وقتی می‌گوئیم لاجرج حکومت بر دلیل حج دارد، غیر از مسئله تقیید چه راه دیگری داریم؟! روی مبنای مرحوم نائینی که می‌گوید تمام قیود احکام به موضوعات برمی‌گردد، هر قید وجود و حکمی به موضوع برمی‌گردد. گویا اصلاً در ذهن ایشان همین بوده که استطاعت همین است مالی، سربیه، بدنی و زمانی، این دارد پس موضوع محقق است، اما یک مانعی دارد به نام الحرج، یعنی ایشان حرج را به عنوان مانع قرار داده است، اما اگر بگوئیم حرج ترخیصی است، مسئله این است که باید قائل به اجزا شویم و مرحوم سید هم در عروه قائل به اجزا شده است، اما اگر قائل شدیم به اینکه حرج عزیمتی است اجزاء در کار نیست.

منتهی کسانی که می‌گویند اجزا در کار نیست، یک مطلبی دارند و آن اینکه این حج وقع صحیحاً مستحباً، اگر یک کسی رفت حج حرجی انجام داد این به عنوان حجة الاسلام واقع نمی‌شود روی قول به عزیمت، اما آیا به عنوان یک حج صحیح مستحبی واقع می‌شود؟ می‌گویند بله، با توجه به دو نکته:

1. یکی اینکه می‌گویند: لاجرج و لاضرر فقط در الزامیات جریان دارد اما در مستحبات و در احکام غیر الزامی جریان ندارد.

2. ما در روایات داریم که اگر کسی حج را انجام داد مستحباً صحیح است و این روایت اطلاق دارد؛ اعم از اینکه این حرجی باشد یا نباشد، اطلاق دارد؛ یعنی انسان حج مستحبی را انجام بدهد و این کان حرجیاً.

در ادامه به بررسی پرسش اول می‌پردازیم که آیا لاجرج و لاضرر در غیر الزامیات جریان دارد یا نه؟

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 381، مسئله 45.